UNIVERSAL LIBRARY

بعون صانع مکین و مکان بفضل خلاق زمین و زمان



بدار الطبع صدر انبار خانه هند و بست مطبوع شد



بسم الله الرحمن الرحیم

دو قالب جان واحد آمد	حمد الله و نعت محمد
یک شد دو گرد زیر همدم	احمد و علی نظیر باهم

اما بعد این یک رساله ایست موسوم به قانون دربار آصفی

لہ مسمی منار ام نیک انجام در ایام سلطنت نواب فلک

آصف جاہ طاب ثراہ در ۱۲۰۵ھ ہجری بذکر آداب

دربار آن شہریار عالی تبار انچہ برای العین دیدہ بود

ساختہ باعتبار فاعتبروا یا اولی الابصار

یادگار گذاشتہ و رسالہ ثانی رقم زدہ کلک

کہ در ۱۱۵۰ھ ہزار و یکصد و پنجاہ ہجری بگلہای

و مدایح آصف جاہ طاب اللہ غنچہ بستہ اجتماع گلدستہ لستہ

اشاعت این ہر دو رسالہ ندرت طراز جہت استعلان جلالت عظمت

بادشاہ دکن دامتیاز آداب نو و کہن این بندہ فانی سید اسد اللہ

عرف میر نواب وظیفہ یاب سرکار پایدار آصفجاہی ابن

سید حسین اصفہانی طباطبائی مناسب دانستہ بدعا ے



آغاز رساله عبد الغفور مغفور

بسم الله الرحمن الرحیم

رباعی

دولت ابد مدت عالی حضرت قوی شوکت بندگان اعالی متعالی

قطعه

فرمانروائی کشور دکهن مستمند	گر اسم اوست رایت بیضا دین بلند
نامیکه از دو لفظ بود احترام او	ماخوذ از دو نام نبی گشت نام او

اعنی حضور پر نور میر محبوب علی شاه بادشاه دکن ثبت الله بنیان علی راس الخلود ولمع سنان رایته الی السعود و هم به بنایش و ستایش وزیر ارسطو تدبیر سکندر در فریدون فر امیر اکبر نواب بشیر الدوله آسمانجاه بهادر ذام له المجد والتفاخر که بزور بازو و جبین دستور بعقل تمام ساحت مملکت بنمایش ریاحین و از هار بساتین بساط گلشن دربریزش ابر آذری و وزیدن نسیم بهار معدلت و کرامت هر ده

[illegible]

کرده و قریه و قصبه بحالت بهروزی - دیباجة الکتاب را

معنون و مزین ساخت و الله هو الموفق و المعین

عبارت

اصل رساله تصنیف منشارام نیک انجام

بسم الله الرحمن الرحیم

ور بود خواجه حقیقت کند بیان	قانون بارگه آصف زمان

بنام ایزد دانا نموده شد چنین ضوابط سرکار نواب مغفرت مآب

آصفجاه طاب ثراه احقر العباد منشارام پیشکار صدارت

صوبجات دکن در شهور سنه یکهزار و یکصد و هشتاد و پنج هجری

[illegible]

نی نگارد و بیاد صحبتهای بابرکات آن قدسی صفات اشک حسرت
ریخته یادگاری جهت جویندگان احوال و آگاهی برای آیندگان
استقبال میگذارد به منه و کرمه و سبب تحریر این چند اوراق
دراصل اینست که این کس را درین سنوات چند اتفاق خانه نشینی
رو داد و یاد آن مجالس اکثر اوقات دلرا می برد بجهت مشغله
تسوید این اوراق نمودم من احب شیئا فاکثر ذکره
بخیال اینکه بعد ملکے از اولاد مارا توفیق یار شود و از صاحبزاده
های این خاندان را بر مسند ایالت خریداری راه و رسم جد با جد
خود جوشش زند این اوراق را که به منزله تبرکات است گذرانیده
وسیله روزی سازد و ما را در حالت رفاه بدعای خیر نوازد
مقاله اول هیچکس در دیوانخانه عالی بجز دستخط شدن فرد

اسم نویسی بار نمی یافت چون فردستش بقید تاریخ و واسطه آن

نفر مشرف دیوانخانه و بردانگی آمدن برده وچوبداران رسید

بازاو را تا مدت العمر در دیوانخانه هیچ وجه مزاحمت نیست مقاله ۲

صاحب دستاری که بندش دستار او خلاف ضابطه یعنی

دو حصه بود و رنگ آن سرخ یا خام باشد زینهار در دیوانخانه

بار نمی یافت. مقاله ۳ اول مشرف دیوانخانه تعلیم پوشاک داده

نفر اسم نویسی می نوشت چه اگر دستار بے سر رشته میداشت

حکم می کرد که موافق ضابطه سرکار بندش نماید و دامن جامه

غلطان بر فرش وچوبے بر سینه و گریبان تنگ نباشد —

ضابطه ۴ نواب عوض خان هنگام نیابت نظامت اورنگ آباد

یک نفر خیاط و یک نفر مزین با دو آدم قوی هیکل بر کوچه

وبرزن شهر مقرر کرده بود که هرگاه کسے نیم داماز دامن یا بروت

زولیده از راسته مے گذشت آدمان مذکور حایل

راهش مے شدند و ضابطه دامنش را قطع میکرد و مزین الملک

بروت او می نمود اگر فی الجمله از و شوخی ظاهر می شد مردمان

چبوتره کوتوالی باشاره جوانان مذکور رسیده او را زخم سیاست

تا تن برضا می داد قاعده نواب مذکور بود که همیشه خبرگیری دیهات

بذات خود نموده تدبیر آبادی و توفیر زراعت می فرمود و تمام

احوال هرکدام از مساعد و تقاوی می پرداخت دران زمان

تعلق تنقیح موازنه لعموی احقر متعلق بود ضابطه کسے بدون

یراق و بستن کمر در دربار نمی آمد و نیز تقید بود که دوپته و شال

برسر یا دوش بگذارد و در سواری اکثر امرا اتفاقی خورد بطور

وشکی از سقرلاط ترتیب داده بر سر سے بستند حالا آن رواج

بالکل متروک است بلکہ معیوب و سپاهیان در گرما بر سر سپهر

یا رومال می گذاشتند۔ ضابطہ جواهر تواهر مخصوص بر وز عید نو

آنهم بقدر حال نہ آنکہ تمام مرغ زرین شوند۔ ضابطہ جامہ

زیادہ از هفت وَ نیمہ زیادہ از پنج پاٹ نمی پوشیدند و رعایت قیمت

هر کدام مد نظر میداشتند چہ دستار از جامہ اسطے و جامہ از پاجامہ

اشرف باشد۔ ضابطہ اصلاح بر دست غیر شرع نمی کردند و پیر

با وصف احتیاج عصا در دست گرفتہ بدربار نیاید۔ مگر توپ

ضابطہ هر کسے را در خلوت می گذاشتند سلاح از و فرد

می گرفتند و هنگام روانگی از نجا نہ حوالہ می کردند و از سلاح مردم

همیشہ باریاب خلوت بود تعرض نبود۔ ضابطہ دربارگاہ عام

٩

و در دیوانخانه بیرونی هیچکس بے سلاح حاضر نمی شد مگر چوبداران
حقه و آفتابه براچه قدرت که اندرون دروازه کلان که
سراپرده آویزان داشت دخل کند. ضابطه[۱۱] هیچ سپاهی
سپر و شمشیر یا تیر و کمان بدست خدمتگار ندهد یا خود دارد
ضابطه[۱۲] با هر کدام یک خدمتگار جهت نگاهبانی پاپوش
یا صراحی یا بسته کاغذ در خلوت گاه می گذاشتند. ضابطه[۱۳]
بسته و قلمدان مشرفان و متصدیان بدست خدمتگاران
می دادند و تنبیان و پیشکاران دستگی افراد و بکاربرد بر
خود میداشتند. ضابطه[۱۴] آنچل کمر بندد و تا تازه افواه سازند
می کردند تا اگر از حضور چیزے مرحمت شود آن را آنچل گرفته
یا کنار بند ساخته بآداب گاه روند رواج این طور کمر بند

حالا ورچوبداران ونفران مانده است - ولبس - ودستار

کهڑکی دار از وقت عرش آشیانی بجمیع بندگان بادشاهی معمول

بود تا عهد صمصام الدوله مرحوم فی الجمله رواج داشت حالا

باشخاص دربار خال خال مانده - توقیر دستار عربی ومغلی

وکهڑکے دار نواب مغفرت ماب بسیار می کردند ونواب شهید ناصر جنگ

دستار کهڑکی دار از دست خود بسیار خوب می بستند واکثر

پوشاک جوڑ چپٹ مرغوب مزاج بود روزے در آمدن حضور

فی الجمله دیر گردید پرسیدند وجه توقف چه بود گفتند دستار

می بستم چون یکمرتبه درست نیامد مکرر درست کردم فرمودند

آدمی اینقدر در بند تزئین وآرایش لباس نباشد از روزگار

ناکاره می شود از آنروز نواب شهید دستار را موافق شد

ناصر جنگ

۱۱

وپیچ و رشته [حسن / لیشان] گذاشتند و خدمتگار دستار بند وقت بند ش
اگاهی مے کرد و اگر پیچے بر سر زیاد تی می کرد همان دم از هم
مے بریدند گو دستار قیمت گران داشته باشد و اکثر دستار
زین آباد که متصل برهانپور است مرغوب مزاج نواب شهید بود
و باهم هنرها پخته و خام بسیار می پسندیدند و در حضور از رنگ خام
بسته می آمدند چهینٹ هاے تحفه طرز خوش قماش که مخملی میت
علے التواتر فرمایش می رفت و از ان سرپیچ و گلوبند و دیوار
و پلنگ پوش و غلاف تکیه ها و مسند چهینٹ وغیره اقسام
تیار می شد و یکیک تهان چهینٹ و یا دستار و کمر بند تا صد روپیه
قیمت داشت و کمتر هم می ساختند و از ان سرپیچ ها تیپ
امرا می بستند و بعضی ها را بجاے خلعت انعام می شد

ضابطه هیچکس جامه و نیمه بدون جیب یعنی کیسه ندارد و در
موسم گرما و سرما هنگام دربار و سواری اکثر گلهٔ پوشیدند و دریای
اهل اسلام منشو هنود ازار چوڑیدار می داشتند چنانچه تصاویر مردم
آنوقت گواهی می دهد بندش دستار کهڑکی دار شاهجهانی بطرز دیگر
و بندش عالمگیری دیگر است دستار شاهجهانی پیش هم کهڑکی دار داشت
عالمگیر بادشاه از پیش موقوف نمود بطانه دستار کهڑکیدار رنگا
رنگ می بستند چه دستار چهیت بنفشی اگر بطانه زرد یا سرخ یا گلابی
یا سفید می داشت مضایقه نمی کردند بالائے دستار سفید سرپیچ
از چهیت اکثر لازم بود در مردم هنود پوشش مونه و کفش هم شال یا بانات
دستار چهیت و نیمه آستین چهیت بر جامه سفید حضرت العباد اختیار کرده
نواب مغفرت مآب لبسیار محظوظ شدند و کمر بند خاصه شال خود

از فرط عنایت عطا نموده فرمودند که این تبرک خلد مکانی است
که بتو میدهم با آداب گاه رفته آداب مکرمت بجا آوردم
ضابطه ۱۶ سپاهی اسپ خود بدون حکم رنگ نکند
ضابطه ۱۷ بجز جمعدار صد سوار پالکی و نقاره شتری ندارد
ضابطه ۱۸ گماشتهاے ساهوکاران به بهل هاے چهتری
چورس سوار شوند و بهل هائے بنگله دار مخصوص متصدی
پیشکاران باشد و برات پیشکاران و دیوانیان عمل
سوار شوند و سائبان رات را جهالر نه بندند ضابطه ۱۹
بیماران و ضعیفان میانه و دولی سوار باشند بر پالکی بدون
حکم سوائے رنگند ضابطه ۲۰ رقص زنان رقاصه در خانهاے
امرا و ساهوکاران و متصدیان بدون تقریب عید

زنان عصر بر پای اشکالات مستقیم اودل وسیع مشربش
مؤید تعلم او است و عقل عالم
افاضل دوران و فضلا چین
جامع کمالات
در فلکی جهان فرد
علوم قالی و حالی و غور رسی
بلکه آدر معنی جواهر مضامین

وشادی نشده باشد واز داروغه بدعت پروانگی خواهند

وخبر اینمعنی داروغه هرکاره قلم بند نموده درحضور گذراند

ضابطه هرکاره با بواسطه نائیک تا گوش خود بدولت رسیده

اخبار عرض کنند چنانچه وقتے چهاونی گولکنده بود ترمک نامی

هرکاره از چهل کروه شب گیر زده وقت نصف شب بر دیوڑهی

زنانه رسید قضا را در آنوقت ناظر دیوڑهی درخواب بود

هرکاره مذکور از اصوات خود دستک زد نواب در آنوقت

بر سفره طعام مشغول به تناول بودند که آواز دستک شنیده

هماندم دست از طعام کشیده واز دسترخوان پاک کرده

ماماتیا اصیل هندو شهر برآله اکثر حاضر میماند فرمودند شمع را

برداشته تا بیرون روم آواز دستک از دست غیر معلوم میشود

15

شاید امر ضروری است بخیر خواهی درینجا رسیده مردم چوکی را
در خواب دیده خود آگاه سازند و الغرض برآمدند و دیدند که
هرکاره ایستاده است همان جا نشسته پرسیدند که از کجا
آئی عرض کرد از لشکر باپونا یک مرهته فرمودند او کجاست
هرکاره نام جاسے گرفت فرمودند آن مکان ازینجا پنجاه
کروه فاصله دارد تو کے گذاشتی گفت امروز شش پاس است
که ازانجا برآمدم و لشکرش پس فردا اینجا می رسد و اراده
فاسد دارد فرمودند امکان نیست که تو مسافت پنجاه کروه
درین عرصه طے کنی گفت علی الصباح ازانجا برآمده
یک لخت آمده ام و در خبر من خلاف نیست فرمودند
آن مکان راهی سوئے شاه راه دارد تمام خار زار است

که گذر یک کس بدشواری میشود و ان راه از اینجا بفاصله سی کروه
است شاید تو از آن راه آمده باشی پیر و مرشد درست است
از همان راه آمدم خود در جیب خود دست کرده ده روپیه برآورده
بدستش انعام دادند فرمودند داروغه خود را بگو که همین زمان با چند جوڑی
هرکاره زود بیاید تا همین جا جلوس دارم و چون داروغه تو
این طرف دوان شود کسی هرکاره را بگو که نقشه راه پیش
ما فرستند و تو بفرودگاه خود رفته آرام بکن که راه دراز
آمده الحاصل فی الفور داروغه هرکاره و منشی حاضر آمدند
به منشی حکم شد که جابجا بمردم جرار ای حکام نویسد که جوق جوق
فردا اینجا حاضر آیند و تاکید بنگارند که نزدیکان خبر
بدوران فرستاده انتظار آنها نکرده بیایند و هرکه را

شکسته حالی را بلا واسطه
سبحان نیم مسکنت

خبر رسد مجوز توقف نگردد منشی سرگرم تحریر شد و خود متوجه
لفافه‌ها که دیده جهر از جیب خاص برآورده ثبت کرده بداروغه
هرکاره می سپردند و او بهرکاره روبرو داده بما ندم روانه
می ساخت تا آنکه قریب صبح فراغت از روانگی احکام کردند
منشی و داروغه را رخصت کرده بمحل تشریف بردند و تقید
کردند که داروغه هرکاره اخبار گذرنائک مذکور متواتر بعرض
رساند تا آنکه روز دوم جوق جوق لشکر از دور و نزدیک
فراهم آمد و انبوهی در سواد کو بلکنده جمع گردید و با نونها
فردای آن سپاهی گروانبوه کینه دریافته اراده فاسد
دور کرده زند و از آنجا در گذشت نواب بعد عرض روانگی
او از ان سواد فرمودند یک غریب هرکاره مارا از غفلت

آگاه ساخت ورنه معامله خوب نبود بابا نانک مذکور فی الجمله

سوء المزاجی است اینمردم قابو طلب میباشند سردار را

غفلت نشاید این نقل زبانی. بابا ماتیا بنت لال میبه که از مصطفی

هند و مشرب مورد الطاف بود شنیده بقید قلم آوردم

و نیز از ترنک هرکاره تحقیق کردم و چون بعد مدتی از سپاه جنگ

درگاه قلیخان ملاقات شد این مذکور بر سبیل ذکر کردم

او که داروغه هرکاره آن زمان بود بتصدیق این سخن

گواهی داد وجه این همه تحقیقات برای این بود که در

چهاونی کویلکنده احقر الناس رخصت خانه گرفته با ورنگ آباد

۲۲

رفته بودم آمدم بمطلب صاف نویسان مسودات

منشی از خط نستعلیق و نسخ و شکسته متعدد بودند مسودات

19

کار دنیا و دین عالمیان
می شود منتظم بدولت او
صیت فیضش کند والها شد
خلق را می کشد بحضرت او
خردمندی که اگر

امور ظلمیه حضور بادشاه و معاملات جنگ بهو سویخان مسودات
احکام تعلق برای راجه سنگهه منشی بود قلمدان بردار خاصه
مهر کلان و قلمدان زیر مهر خورد کرده در حضور مدام میداشت
دگاهی شعری که بخاطر میگذشت بخط خاص نوشته جابجا
نزد شعرای پایه تخت و مخصوصا می فرستادند خصوص
اکثر اشعار در زمین طرحی پیش نواب شهید ارسال
می داشتند و ایشان هم آنچه می گفتند بحضور ابلاغ می کردند
این معامله رقعه بازی با پدر و پسر اکثر می ماند چنانچه
روزی نواب شهید این بیت گفتند و به پدر بزرگوار
فرستادند ـ **بیت**

مرنجان خاطرم جانان ضراجی ناکی دارم ... تو گر از حسن مغروری من از عشق تو مغرورم

نواب بیت مذکور را ملاحظه کرده و به آرنده آن فرمودند
بگو که قباحت این بیت روبرو مذکور خواهم کرد اتفاقاً نواب شهید
تشریف آوردند احقر حاضر بود نواب جانب نواب شهید
متوجه شده فرمودند در بیت مرسله شما قباحت اینست
که مغروری نسبت بعاشق خوب نیست نواب شهید که
نشسته بودند برخاستند و آداب بجا آورده گفتند
بحضرت من عاشق معشوق مزاجم و این بیت نسبت
بحضرت گفته ام این قدر گفته روان شدند نواب متبسم گشته
خاموش ماندند آخر معلوم شد که نواب شهید در آن
اوقات پیغام اضافه خود کرده بودند و نواب چندے
رد و بدل داشتند بنابران کنایه بآن امر کردند سعد ران

غوایت را چراغ افروز
هدایت گشته بجرم خاص
مقصد اصلی فایز گردانید
و بکام تشنگان بیابان
طلب را سراب ادراک
مطلب حقیقی فرمود بر لب تشنه ان
موقف بداشتن در مرحله الهم

۲۱

منافی المقال لطالب متمنی صاحب تمکینی
وافی النوال لسائل مستمند
شعر
الذین هدی الله فهو المهتدی
فضا بطرازے او کے
نشان جنابش در دیوان
و تجلیات عالات عالم مجرد
و بروز زمان و مکان است

نزد یکے نواب زبانے رائے پورنچند بعضے کلمات نصایح
آمیز بہ نواب شہید گفتہ فرستادند و این مصرعہ بخط خاص
نوشتہ بدست رائے پورنچند دادند کہ بنواب شہید
بگذرانند و بگویند ما چندے مہمانیم و بعد ما این ہمہ ریاست
متعلق بشماست مصرع این بود مصرع
اندکے بگذار تا سیر تحمل میکنیم ؛ نواب شہید بعد دریافت
کلمات مواعظہ مصرعے بخط خود نوشتہ بدست رائے پورنچند
دادند و گفتند آداب ما عرض کرده این مصرعہ بگذرانند
و بس ع گر تو استغنا میکنی من ہم تغافل می کنم ؛ الغرض
در مینا پدر و پسر عاشقی و معشوقی بود و نواب عالیجناب با این ہمہ
خبطیات نواب شہید کمال عاطفت بحال ایشان میداشتند

٢٣

وقتیکه نواب شهید مقابله کرده دستگیر شدند نواب
در حالت خشم با حاضرین مجلس همینقدر فرمودند که هرگاه
میر احمد را چیچک بر آمده بود گفته مردم محل حرم را دانه
در دامن خود خورانیدم و خلاف شرع بمحبت میر احمد
کردم این همان ناهنجار است که با من بجنگ آشفتگی دارد
دیگر هیچ نگفتند آمدم [23] بمطلب در خلوت سوای پنج شش
کس خاص کسی را بار دانگی نمی شد و نوبت بنوبت حاضر
می آمدند و جلسه بار عام زیاده از چهار گهری و کمتر از
دو گهری نمی کشید و چون وقت برخاست قریب میرسید
چوبداران بانگ می زدند که برخاست دربار قریب است
هرچه عرض کردنی باشد بکنند و رخصت شوند - [24] **ضابطه**

۲۳

هنگام و تخطیط نیب و پیشکار باتفاق بوده کواغذی گذرانیدند و شترداران

تمام در کچهری حاضر میماندند که اگر بیشکاری را در امری تامل شود

از سر رشته دار دریافته عرض نماید روزی در لشکر

بر مقامات برهم پوری نود شتر در عرصه دو پهر سقط شدند

که داروغه شتران مضطرب الحال و سول خود اندیشه ناک بحضور رسید

و عرض کرد که امروز طرفه هوائی بد وزید شتران بسیار مردند

اگر ده شتر دیگر بمیرند صد شتر میشوند نواب بیدماغ شده

فرموده مشرف را بیارند مشرف از کچهری در عرض یک لمحه

حاضر شده روبرو ایستاد نواب از دست بطرف او

اشاره کرده مشرف دانسته که نواب مارا شناخته می پرسند

که تو کیستی بجواب عرض کرد که غلام مشرف خانه شتر است

[illegible]

شتر خانه فراموش کرده مشرف خانه گفت فرمودند چرا میگ[illegible]

همان حالت رسیدگی هواخواهی [illegible] گفت از شهواب متبسم شده برخاست

کردند آمدم به مطلب اول کاغذ خیرات که تعلق

بصدارت داشت و اینخدمت را احقر الناس سرانجام

میداد به دستخط میر سید بعد ازان کاغذ دیوان دکن و ازان

بعد کاغذ بخشی الممالک ازان بعد میر آتش وغیره و بعد

دستخط کردن کواغذ دفاتر بادشاهی متوجه بر کواغذ دیوانی

خانه و خانسامانی وغیره کارخانجات خود می شدند و [illegible]

اول کار آقا بعد ازان کار خود و چون این کس فرد تصنیفات

وغیره متعلقه صدارت بکمال استیعاب مطالب خط شخطی

شتعلیق بترتیب میر ضیاء الدین حسین خان صدر نوشته

۲۵

می گذارند از راه عاطفت اکثر جانب پور چند وغیره
حاضرین مخاطب گشته می فرمودند فردے که از دفتر
صدارت می آید قطعه میر سعلے است روزے خان مذکور
عرض کردند که اگر بر پروانه دفتر صدارت مهر خاص شده باشد
مستحسن است فرمودند مرتبه صدارت عظیم الشان
است وجد بزرگ وارما ابتدا که از سمرقند آمدند بانجند بیت
عظمیٰ سرفراز شدند و بادشاه را کمال عنایت بحال
ایشان بود وصدارت را بتقدیم پرورش داشت ما نمی خواهیم که
مهر نام ما بالائے نام شما باشد و پایین هم بدنماست پروانگیهاے
شما بهر دو دیوانے رفته باشد و بر طبق آن سند بعمل آید
و مهر ما بر مهر دو پروانه بالائے مهر دیوان بادشاهی سفارش نیست که ما هم

را بشگفته طلعت جهان آرا
ساخته نامش از محاسن
نشان مید
صفاتش مطابقت اسم
ومسمی بیان می کند زبانها

۲۶

وزیر بوده‌ایم و احکام شما در باب دریافت اراضی خارجمع
برجمیع زمینداران باشد و چنانچه زمین از آنها گرفته باشند
و کیفیت هر موضع در هر دفتر که خواهند فرد نوشته
طلبداشته بر فرد سوال نویسان باشند و متصدیان هر
دو دیوانی نیز کیفیت بدفتر صدارت داده باشند چنانچه
تا حیات نواب عالیجناب نواب شهید چندے بعد
ایشان همین ضابطه ماند بعده برهم خورد **نقل** روزے
میر ضیاء الدین حسین خان صدر فرد یومیه بسم الله شاه
نظر بتقریب وقت برخاست دربار و تاکید حضور رو نبودن
احقر در دربار بخط خود نوشته گذرانیدند ملاحظه کرده
فرمودند کدام کس نوشته است عرض کردند غلام نوشته

بیت

قطعه

۲۷

عامهٔ خلق عالم خاصه بر
اهل کمال چنان مهربانست
که همتش همگی مصروف مراعات
و عنایات ایشانست و سطوح
بر چهره بانیش ظلمت
از سطوح ... کدورت

فرمودند پیشکار کجا است عرض کرد چون گرسنه بود برای

طعام خوردن از غلام اجازت خواسته بخانه رفت

فرمودند از خانه او نویساینده می طلبیدند هرگاه شما

فردی بنویسند و بدستخط رسانند و در دستگی خود داشته

فراموش کنند و از پیشگاه ماجرای آن استفسار نمایم

وا و از نادانستگی جواب ندهد سررشته دفتر کجا میماند

همین قدر گفته فرد مذکور بمردهه هاشم سپردند که بخانه پیشکار

رفته این را نویساینده بیار ما منتظریم و خود قلم بر داشته

در انتظار شدند و دست از کواغذ دیگر کشیدند مردهه

هاشم همین که به احقر ندا کرد دستار بر سر و کمر بند

در کمر کرده حاضر آمدم و تا رسیدن در حضور فرد مذکور

اعلی مدارج سرداری می شود و تا خلایق چار حد

آفاق ممنون الطاف و اشفاق باشند

۲۸

مردم صاف سینه آشنا پرست بودند الناس
علی دین ملوکهم ضابطه کسی را که از حضور
تغیر می کردند پیش از دربار چوبدار حکم یاد می رسانید
که شما امروز بدربار حاضر نشوند و ازین حکم تغیری
دریافت می گردید و منصوب را خلعت روبروی معزول
می دادند تا انفعال تغیری رو ندهد در عهد دیوانی
رام داس تغیر پیشکاری صدارت ازین عالم جنبر
و بنام گنیش پندت نامی قرار یافت و در دربار آصف الدوله
مرحوم نیمه آستین خلعت پیشکاری در دست پندت مذکور
پوشانیدند و چوبدار بانگ زد که فلانی به پیشکاری صدارت
سرفراز گشت منکه حاضر دربار بودم این حرف شنیده

کہ یک سطر زیادہ نبود نوشتہ بدست میر ضیاء الدین حسین خان
دادم و او بحضور گذرانید فرمودند کہ چون کار پیشکار شما کرد
لازم آمد کہ کار پیشکار کنند آیندہ احتیاط دارند کہ ہر کس کار خود کردہ
باشد موافق مصداق مصرع کار خود کن کار بیگانہ مکن

ضابطہ ۲۶ بعد از آن برخاست کردند حاضران دربار
کہ با این کس رابطۂ مودت داشتند نزد ما آہستہ مبارکباد
گفتند کہ سعی شما شد ، با ہم خندہا کردیم و گفتیم کہ تربیت
یافتہ جناب خانصاحب یعنی میر ضیاء الدین حسین خان
ہم از ما نکہ رامی نخواہد شد شما را این شیوہ مبارک باشد
غرض اہل دربار را با ہم محبتہا بود و مزاقہا می کردیم اطمینان
تمام از خوشدلی و یکرنگی بود زیرا کہ آقا انصاف داشت

۲۹

سفلی پرداخت

مؤلف

الممالک هم ضمیمه پیشکاری صدارت فرموده تفصیلات
نواب مغفرت مآب اکثر مبدل حال انگلیس بود و بسا اوقات
بصدور رقعه هاے دستخط خاص سرفراز می گشتم و نواب
شهید نیز همان مراعات میکردند و بعد ازانکه سید محی الدین
دایم صدر حضور تعلقداری بکلانه نیابت صدارت کل مستقل
باین کس تفویض شد و بعد ازان بر ورده ماه سه سجیده[18] صدر را
خدمت کردم و تجویز صدید براسمے احقر بود و رقعات دستخطی
بنام احقر العباد صادر می شد و تجویز اسناد آن بمهر جناب
صاحبزاده یعنی محمد سعید خان صلابت جنگ و نظام علی خان
اسد جنگ و میر شریف خان بسالت جنگ و میر مغل علی خان
ناصر جنگ از دفتر صدارت منحصر بر اسم احقر بود

تصانیف بملاحظه غور رسی
و ابناے کرام بجا دار العیار همی
بر هر روز بازار اعتبارم
صنعت و رونق ارباب
قیاس عموماً و اعزه روشناس

٣٣

ت هر روزه اینها بقید منتخب تعلیم بعد هفته دو هفته حسب الامر
نوشته بحضور میگذرانیدم میفرمودند شخصی که ترکی دان خوب باشد
بیش ما آرید تا ازو مکالمه کنیم نواب مغفرت مآب زبان
ترکی بفصاحت تمام می گفتند و کلمه کلام با امرا دربار در زمانه بود
ضابطه مثل دعاگویان خیرات طلب هر روز اول دربار بنظر مبارک
می گذشت و بقدر احتیاج هر کدام برائے کتخدائی صبیه
وجه روی و تحصیل علم نقدی عنایت می شد کمتر دربار بود
که سی چهل هزار روپیه بارباب استحقاق سوائے
دستخط یومیه و انعام مرحمت نمی شد. نقل. روزے
یت الله محتسب پرگنه راجنسی سرکار رجاله صوبه اورنگ آباد
در حجره که طالب علمان بملازمت رسانیدم چون نام طالب العلم

گر توهم کردیدهای جان رسان | او فتادی همچو من در داستان
مخلصی دیگر نیابی زین فتن | گر شوی صد بار عاجزتر ز من
بنودت هرگز نیابی یک عنکت | همچنین کز آدمیزادان پلنگ
آن شنیدستی پلنگی شیرگیر | آمد از کهسار سیل آسا بزیر

حکایت پلنگ و آدمی زاد

ناگهانش گربهٔ آمد به پیش | گربهٔ زار و نحیف و سینه ریش
گربهٔ بس لاغر و بی تاب و توش | گربهٔ عاجز چو پیش گربه موش
گفت با گربه پلنگ زورمند | کاین چنین زار از چه ای مستمند
این چنین زار و نحیف از چیستی | تو مگر از معشر ما نیستی
هستی ای مسکین تو از جنس سباع | هم سباع از بهر مرزی مطاع
هین بگو کو پنجهٔ شیراوژنت | وان بر و بازوی نخجیرافکنت
هین بگو ای گربه کو یال تو | کو تنومندی تو کو یال تو
ما توانا و تو مسکین از چه | عاجز و بیچاره چندینی از چه
روز بازوی کدامین جهترت | کرده تا این حد زبون و کهترت
گربه فریاد و فغان آغاز کرد | زد بسر دست و شکایت ساز کرد
که مپرس از من بپرس این داستان | زانکه می ناید بگفتن راز آن
زمرهٔ شیطان فریب آدم نژاد | زادهٔ خاک از ملک صد ره زیاد

دریافتند باغنایت الله مخاطب شدند که طالب

کجا کرده اند او گفت مطول میخوانم فرمودند تا که در مطول

است کدام تاست او گفت تا منقوط نواب عالیجناب تعجب

کرده گفتند تا منقوط است او مکر متبسم شده عرض کرد که بر و تمر

تا منقوط است نواب دریافته مسرور شدند و فرمودند

آری تا منقوط است شما لطیفه گفتند و بر فرد او پنجاه روپیه

دستخط کردند نیز حکایت است که طالب العلمی بجناب نواب

آمد پرسیدند چه میخوانی عرض کرد کافیه فرمودند کافی که بر کاف

کدام کاف است او که کوکبه سلطنت بچشم ندیده بود مضطربانه

عرض کرد کاف کدامیه متبسم گشته بر فردش پانزده روپیه

دریا هه دستخط کردند و لصدر فرمودند که این هم طالب العلم درست است

۳۴

اگر طالب العلم نمی بود کاف کدامیه چه سیه پشته بیست را اثر کرد و لفظ

غلط از زبانش تراوید - آمدم به مطلب جمیع

رساله داران نوبت بنوبت عرض خود میکردند بهی صرافان

بابت زر معامله بیسری مشرف خزانه در قلمدان خاصه

نگاه می داشتند و تالیف ساهوکاران بذات خود میکردند

و سپرشته سوال جواب اینها چودهری و رشته هر جا بود

و بقدر دوکان و اعتبار ساهوکار اجرای کار از هر

کدام می شد روزی گرمانجی بخشی مشرف خزانه بعرض رسانید

که همه لشکر از اورنگ آباد جانب سیرنگپتن است

و خزانه نقدی در رکاب کمتر بصرافان و ساهوکاران

حکم شود که عوض سرکار در سرکار برسانند تا از ینجا گاوان

۳۵

ظفر انتساب کوس حشمت

بلند آوازه در ابیت دولت

فرقد فرسا و

آیین در معارک منصور

اعدای دولت و دین

کرایه بهم رسانده بار کنم واز بودن انبوه گاوان بخزانه فشکر
دلجمعی تمام بهم میرساند ومهم دوررا نمی هراسند
فرمودند شما کفایت خود وما کفایت خویش می خواهیم
غرض شما انیست که هرگاه خزانه وافر در دست شما آید
شما باآشنایان خود از قرض ووام سنت گذارند ونفعی
برگیرند وهنگام تنخواه از آنها وضع نمایند وما میخواهیم که
تخفیف کرایه گاوان باشد ونیز برآن روپیها نفعی اندوزند
وزندگی کنند ووقت بیوقت سپاهی که باحتیاج درمانده
باشد مدرماهه خواسته او بذات او وفا نکنند کار روای او
نموده بهروراز وگیرند واینها زر بمردم نوکرپیشه که امید نمی
بدیگران نمی دهند که وصول آن مشکل بود آبادی ساهوکاره

راقم و ناظم بنده فدوی عبد الغفور

همین آبادی ماست خزانه رکاب که بالفعل پنجاه لک است و شاید
اودنے و اعلے می آید و خزانه تحویل ساهوکاران نامعلوم کمان
کرورها دارند و هر ساهوکار را لک پتی خیال می کنند این آبادانی
برائے آبادی لشکر کافی است و اینهمه صرافه گویا گنجینه ماست
هرگاه میخواهم روپیه خالص بیدردسر هره کرده میدهند و در
روپیه هائے نقدی رکاب احتمال غش و تفاوت وزنی
بسیار است ضرورتا چند لک همراه میدارم و زر مخارج
کرایه آن میشود هم چه کنم که ساهوکاران زیاده زر قبول نمیکنند
والا این زر موجوده هم سپرد ایشان می کردم که نوکر
بیدر راهه اند و از اسامه و اسباب و املاک زنجیره ضامنی
باخود دارند و از آدم هر روپیه البته عزت اینها دیگر است

وقتیکه ما به برهانپور وارد شدیم بخرچی ره داد و مهم
دلاور خان پیش پا افتاد و با نور خان گفتم کسی هست که ما
لک روپیه سرانجام کرده به بهادر ظاهر کرد بر صرافه برهانپور
پتی انداخته در یک شب پنجاه لک سرانجام می کنم
گفتم زنهار این نیت ندارند مارا ریاست این دیار در
خیال است ضعیفان را آزردن چه مناسب یک لک روپیه
از یک کس میخواهم که بعنوان قرض بدهد باین شرط که اگر
فتح ماست باز ادا مع سود قرار داد و دام دام با مراعات
دیگر بدهیم والا نه مارا معاف کند و در حشر مواخذه نماید
بجز مل ساهوکار حاضر بود گفت لک روپیه تصدق بر حضرت
است غلام همین وقت حاضر میسازد و خود از دست

حاشیه صفحه (۱)

وام رای والا تبار
بهارستان سخن محتوی بر اقسام فنون و اذکار مشاهیر از تالیف اوست ۱۲
مفصل احوال نوشتن کار ... نسخه
کتاب ... مآثر الامرا ۱۲
... سخنور
... صمصام الدوله بعضی از ...

حاشیه صفحه (۳۰)

آصف الدوله ... اسم اصلی
نظام الملک آصفجاه نام اصلی ...
... حین حیات ...
... صلابت جنگ ...
... ناصر جنگ ...
... شهادت ...

نوشته مهر کرده حواله نمودم او عرض کرد این زر تصدق

بر حضرت است احتیاج تمسک ندارد گفتم زر تصدق بسپاه

نمی دهم قرض میخواهم تمسک بیارند اگر مظفر بازگشتم ادا میکنم

والّا به برائے عذر معاف نمایند بهیرمل همان زمان زر

حاضر کرده شب نیم پاپه تقسیم کرده صباح آن با حریف متقابل

شدم و با شش هزار کس مغلوب که بود از ده هزار لشکر فیروزی

یافتم غنائم فراوان ببرکت حسن نیت بدست آمد

زر بهیرمل را انبوده تمسک گرفتم و مدت العمر اینمن خدمت ...

ش داشتم روزی نامبرده با ما عرض معروض داشت

م که جامه معافی او را یافته بهیر دبیج در بر دارد بر دامن او

... کرده تماشش آن دریافته پرسیدم که بچند خریده ...

در اشعار سے راه مظفر جنگ ... وقت آن اغاغنه ... سرور ... نسبت ... سلاطین سال بود ... نشست و از حضور ... با وفات و با ضافه منصب با وجود ... المدو له ظفر جنگ خطاب آصف الدوله ... و نائب لغط ... یافت ... افزوده ...

حاشیه متعلقه صفحه (۳۸)

نصر الدوله عوض خان بهادر قسوره جنگ خواجه کمال نام

برنه ... هشیره میر بهاء الدین ... است پدرش میر عوض نام ... سادات ... سال ...

... در ... سعی بلیغ ... تقویت ...

۴۰

عرض کرد بهشت روپیه نسبت بخریدی سرکار کفایت دیدم

گفتم برای ما همین نرخ پنجاه هزار روپیه را خریدنی بهر جنس

کنانیده طلبانید دیدم رنگ بشره او فی الجمله متغیر است دانستم

که ظاهرا در قیمت تخلف کرده و از نقصان خایف است

به منشی فرمودم که دو لک روپیه سپرده بهیچ کنانند از انجمله

پنجاه هزار روپیه را خریدی ما بکنند و لک روپیه را بهیچ فیما

مال دیگر طلبیده و فروخته بگیرد و بحاکم آنجا تاکید بنگارند که

خریدی ماست بکفایت خریده تقریبی بندد و تنگ را

محصول جا ها بدرجه معقول او را بدهند دیدم که رنگ

بحال آمد آداب بجا آورد و همان مکالمه فرمودند که

لازم است که بر ایشان تکلیف شاقه نپسندد و

۱۴۱

و در محل خزانه زر سرخ و جواهر لقدر مناسب داشته
باقی بتحویل اهلکار خانه میشد و تحصیل دیهات در پرگنه میرسید
و در پرگنه در سرکار می آمد و آنجا جمع می شد و در
جمیع بلاد خزانه سرکار و کارخانه سرکار علحده
می ماند تعلقه دار آن هر جا جمع و خرچ ماه بماه سال
بسال بدفتر حضور میرسانیدند ضابطه [۳۲] در سواری بالای
اسپها طعام و قهوه پخت می شد و در باورچیخانه چند حصه
امرا و غله خام برای بعضی هندوان معزز معمول بود
و مودی حساب آن بدیوان رجوع داشت ضابطه [۳۳]
جوانان چوکی را آب و طعام دو وقت از سرکار میرسید
نقل و حقیقت مرد سپاهی پیشه بحسب آب خور الملک از دوار

جوان نکته سنج عرض نمود
که بعضی از فضلا کم و از جهلا
بیش نواب عالیجناب
از جواب پسندیده آن
جوان خوش تقریر بغایت
مسرور شده بخشش فرمودند که این نکته جامع معنی
[illegible]

از سرکار در صوبه میرسید
می‌نمودند قلعجات و کن
مخصوص برای نگهداشت
خزانه اطراف و گذاشت
ناموس در وقت عسا
و حفاظت موافق مهمات

و پرگنه و از پرگنه در سرکار
مقرر بود و نوزده و بیهات هم
وقایع نگار و غیره تعلقدار
حضور و تحصیلدار و امین و
اهم و در خالصه هم بعضی عمال
و بیهات پرگنه چهار

اه سپاهی سبب تغلب و تصرف متصدی با پنها میرسید و کیل جابجا
میرسانید احتیاج خدمتگار با طلب منصب دار همیشه ضابطه
و کلا پیغام میکردند که اگر چیزی برای خرج مطلوب باشد
از ساهوکاری آورده رسانم و گماشته های ساهوکاران
جابجا خبر از زر گرفته می گشتند که اگر صدی دو صدی مطلوب
باشد حاضر است ما را با قساط در طلب طفیل صاحبان ما را
هم نفع از چهار آنه دو آنه شود سود زر آن وقت برکه
خشک باشد و نوکری سرکار فی صد شش آنه یا هشت آنه
بود و بست زر را در گلوی سپاهی می‌چسپانیدند کسی نمیگرفت
جاگیر از سرکار بکثر اشخاص رامی شد و بدون ضابطه منصب
سپاه بخشی و تنخواه دیوان بادشاهی بموجب زمین میسر نمی

احیاناً اگر دزدی شود سراغ بهم رساند والا نشان کند

ضابطه پوره دار شهر پوره شب گشت بذات خود کرده باشد

و خبر خانه بخانه در چبوتره کوتوالی خاکروبان شهر شام رساند

و نقل آن اخبار نویس گرفته انتخاب نموده با اخبار اطراف

که زبانی هرکاره ها و از دهر جا از هرکاره های ناگزر شهر

دریافته بطریق علاقه بهم شود در حضور فرستد و بر دروازها

شهر چوکی را از سوار و پیاده مزاحمت نباشد و جماعت

پیشتر عرض کرده باستصواب وکیل خود بیاید و برای استقبال

و موافق مرتبه شخصی از حضور تجویز می شد تا پیشوا رفته

بملازمت میرساند. ضابطه بر چوکیات مزاحم از کسی

نبود و اگر منصبداری یا صاحب شخصیت چیزی از

٣۴

رسول ما صلی الله علیه وآله وسلم قماربازی حرام فرموده این

حرام تر و قمار درین مضمر بلکه بدتر. ضابطه در اطراف

شهرها روز بازار نمی پسندند که شان شهر میکاهد هر قصبات

که خواهد مطاوبه از شهر گرفت باشند. ضابطه هیچ زن

بر اسپ سوار نشود مگر زنان مرهته علی الرغم سرکار و لشکر

مرهته و ملک آنها سوار میشدند ضابطه صاحبان دربار

یکدگر را و بروی خود بدولت سلام نمی کردند و بر ملاقات

دربار اکتفا کرده بخانه یکدگر بی تقریب شادی و غمی

و عیدین نمی رفتند. ضابطه مشایخ و پیرزاده ها

شبانه آمده ملاقات با حضرت می کردند و سبقت در سلام

حضرت مینمودند جلسه شعرا و علما و صلحا اکثر بین العصر

وقزلباش خان در اهل ایران بکمال تشخیص داشت احوال

درتند که از قوم ضابطه عامل معزول بدون ادای محاسبه

ملازمت نمی کرد عقب کچهری فرود می آمد و با متصدیان

دیوانی رجوع شده محاسبه داده فارغخطی بمهر دیوان حاصل

کرده باستصواب او ملازمت کرده بکار دیگر بسرفراز

می شد و زیاده از سه سال تعلقه بر او مسلم نمی ماند فقط

در وقت جعفرعلیخان عامل که هم معزول شده عقب کچهری

فرود آمد پونچندرا با او فی الجمله کدورت بود مطالبه

قریب ده لک روپیه بر او ثابت کرده و چه مطالبانیکه

از خرج داد و حماد قریب ده لک روپیه نوشت

بیرون در همین باب دستخط حضور نمود متصدیان بعد از لیما

۴۵

واگر واجبی طلب می کند و را ادای واجب انهمه تنها دون
ازچه راه است زود جواب اینمعنی بیارید سید عاقل خان
پیش جعفر علیخان رفته ظاهر کرد و نیز از اشنائی
خود گفت که اگر متصدیان بر سر اعتراض اند ما همه
اشنایان شما هم شریک شما خواهیم شد خاطر جمع دارد
جعفر علیخان گفت اما ضا متصدیان بجاست زیرا که اکثر مردم
از وطن بجز اقتدار ما وارد اینجا شدند با هر کدام سلوکی
از اسپ و اسباب ضروری بمقتضای مروت
کردم در مدت یک لک پنجاه هزار روپیه بخرج آمده
حالا این خرج که متصدیان بنام میگویند این خرج شما
بطور خود کرده اند در حساب سرکار مجرا نخواهیم داد

وصادر و رهنگام روزگار پیش پا می افتد و مردم

با مروت را از آن که گزیر نیست جعفرعلیخان مرد لاوبالی

مزاج است رعایت بمردم کرده باشد و طلب متعهدیان

هم بجا است هرگاه دستخط با برخرج نباشد چگونه مجرا میدهند

و باهم خلاف ضابطه اینقدر مبلغ چه طور معاف خواهم کرد

شما الحال باز پیش جعفرعلیخان بروند و بگویند هر چه

شدنی بود شد شما را باز بهمان اعلاقه روانه میکنم انجا خوب

کار فرموده مبلغ سرکار بمرور در سه سال اینجا بمانید

و آیند و متفرق ... اسباب خود رنیهار در سرکار

رهند که از زندگی شما است هرگاه در سرکار داوند

ندند نوکری شما در اینجا باجا

شما با دو گوش و بینی

واگر واجبی طلب می کند در ادائے واجب اینهمه تهاون
از چه راه است زود جواب اینمعنی بیارید سید عاقل خان
پیش جعفر علیخان رفته ظاهر کرد و نیز از آشنائی
خود گفت که اگر متصدیان بر سر اعتراض اند ما همه
آشنایان شمائیم شریک شما خواهیم شد خاطر جمع دارد
جعفر علیخان گفت تقاضا متصدیان بجاست زیرا که اکثر مردم
از وطن بجز اقتدار ما وارد اینجا شده اند با هر کدام سلوکے
از اسپ و اسباب ضروری بمقتضائے مروت
کردم در ینمدت یک لاک پنجاه هزار روپیه بخرج آمده
حالا این خرج که بمتصدیان میگوئید این خرج شما
بطور خود کرده اند در حساب سرکار مجرا نخواهیم داد

۴۹

هرکاره آمده ظاهر کرد که نزدیک لشکر چند دیهه افتاده اند

چهپرها آنرا آتش زده اند این دود از انجاست فرمودند

اهل چهپر کجا اند عرض کرد بخوف لشکر مردم آنجا خانها گذاشته

گریخته اند فرمودند میر منزل کجاست چون زیر شامیانه

دیوڑهی حاضر بود روبرو آمد فرمودند چرا تقید نمیکنند که چهپرهائی

خالی بیگانه را آتش زده اند واول فرود آوردن لشکر

درین جا چه ضرور بود که با اهل دیهه تصدیع رسید و

بخوف ما آواره شدند او عرض کرد آب جائی دیگر

نبود لهذا لشکر اینجا فرود آمد و برای نگاهبانی چهپرها

سواران و باندار ان تعین اند اما مردم لشکر سراسر

خیره اند ضرب قمچی و تازیانه بخاطر نمی آرند و بطمع مالکیان

وجرات نواب اینهمه نفاذ حکم محض ببرکات تقوی وصلاة

خوانی و ادعیه نواب عالیجناب بود که به هر دل سرایت میکرد

و هیبت می بخشید مولوی می فرماید بیت

هیبت حق است این از خلق نیست :: هیبت این مرد صاحب دلق نیست

ریاست بدون ولایت عظمت نمی پذیرد و ولایت بجز

اخلاق حمیده میسر آمدن ناممکن [illegible] نواب

باین درجه بود که وقتی حکم کوچ فرموده بمحل سر التشریف

فرموده چون پاسی از شب باقی ماند از مکان خود برخاسته

به تهیه اوراد خوانی بی معلوم احدی در خیمه خلوت

آمده بجای مشغول اوراد شدند که فی الجمله چشم گرم

گردیده همان متصل چوب خیمه [illegible] فراشی که برای برداشتن

رسیدند که شب باری کدام فراش بود و چه نام دارد و نام بر زبان آورد شنیده خاموش

داد شما پرده داری این سر نمایند و بکسے نگویند بعد مدت

این سخن از اظهار رام سنگه بگوش احقر العباد رسید

همیشه یک خروار ریگ در خوابگاه میرفت لبعضی نزدیکان

می گفتند نواب آن ریگ را فرش کرده شبانه نماز بران

میخوانند و الله اعلم روزے سواری مبارک

بر ناله تنگی گذر کرد آنجا بهیر لشکر گذار داشت خود چیتپلش

دیده فیل را استاده نموده تماشائے عبور مردم از ناله

می کردند اتفاقاً گاؤ پیرزالی درمیان ناله افتاد با نواب

چار چشم شده اشاره کرد مردم سواری دست بدست

آن گاؤ را برداشتند پیرزال افتان دشنام گویان

روان شد خود تبسم کنان با خواص خطاب کرده این بیت

۵۱

نمی نوشتند عمده ترین آن دو رخانِ صاحب و راجه صاحب بودند
باقی با لفظ میر و مرزا و لاله و مل زبانِ زد عالم بودند الحال
بجز نواب صاحب و راجه صاحب از هیچ خانه یافته
نمیشود و در فارسی که او تا نوکر لاله و مل آن وقت میداشت
نواب و راجه بلمے اینند و را میسر نیست فاعتبروا یا اولی
الابصار آسمان همان زمین همان معلوم نیست کجا رفت
کجا رفت ۳ مُدّعٰم بمطلب تاکید بود مردم هنود رسم ایام
نشاط خود مثل هولی و دیوالی و اهل اسلام رسم عید و محرم
زیاده از سه روز نکنند و محفلی اگر در خانها طول دهند مزاحم
نمی شدند خرابات خانه و مال زا دیهارا حکم بود
بیرون شهر باشند و اگر کسی از انجا هست هزبان گوا ز دروازه

در مکانهائے اوقاف مردم خانه کمتر می گیرند و آنانکه کرایه میدادند
داخل تعلقه بیت المال شده بمساکین و غربا بطور یومیه
وغیره می رسید ضابطه ۵۲ یک کس را دو تعلقه نمی دادند
ومیفرمودند که روے زمین حصه هرکدام است و آسیا بنوبت
میگردد از تقسیم تعلقه مردم بسیار روزی می یابند و توسیع رزق
میشود۔ ضابطه ۵۳ بر تعلقات عمده تا مقدور اقربا را مامور میکردند
ومیفرمودند اول خویش بعده درویش و هنگام رخصت به تعلقه
همین دو کلمه می گفتند کاری کنید که شرمنده خدا و خلق نباشید
ضابطه ۵۴ در خواصی بجز چهار کس دیگر را نمی پسندیدند یکے
دیوان خانه دوم منشی سوم داروغه چهارم عرض بیگی وانها
هر چهار تن جامع الکمال انتخاب کرده میداشتند نادرشاه

ضابطه [۶۱] سواری بکمال آهستگی روان می شد و شور وغل
بجز آواز نقیب و سم ستوران هیچ بگوش نمیرسید و گردی
که از سواران بر لباس نواب می افتاد وقت فرود آمدن جمع
کرده در جاے محفوظ می گذاشتند و میفرمودند که این گرد دولت
است و ما بدعا خواسته ایم تا حق تعالے نصیب ما کرد و ببرکات
این گرد نعلین که اکثر از اولیا اند دولت ما قایم و دایم است
فقراے صاحب باطن بعضے آشکارا و بعضے مخفی در لشکر
قیام می داشتند و نواب را با هر کدام راهے خاص بود۔
وانحلال مشکلات از ایشان می کردند۔ ضابطه [۶۲] ۔
بر ولیپانڈیه تاکید مواضعه هر زمین همیشه بود و سال بسال نسخه
از دیهات با تشخیص جمعبندی و واصل باقی بمهر قاضی و وقایع نگار

خواهد می فرمودند ملک و دولت باعانت دو لشکر پاینده و زنده است

یکی لشکر دعا و دوم لشکر وغا لشکر دعا همیشه مظفر است هیچگاه

این لشکر را هزیمت نمی باشد - ضابطه ۶۳ در شهرهای

عمده مثل اورنگ آباد و برهان پور اخبار نویس و واقعه نگار

و سوانح نگار و خفیه نویس و نایب داروغه هرکاره متعدد بودند

و چهاونی لشکر نوبت بنوبت در جاهای مختلف می شد

و سفر گاهی از هشت ماه زیاده نمی شد و در موسم چهاونی توقف

یک لحظه در مراجعت روا نمی داشتند و وقتی محاصره گڈهی

نامی که بسجام نگر شهرت دارد قریب ششماه کشید و موسم

چهاونی رسید حکم کوچ ازانجا فرمودند خیرخواهان دولت

عرض داشتند که این قدر مدت با این همه حشم بمحاصره یک

۵۵

لشکریان را اگر دام برد کلیات خود منظر است - الماس فردا نقاره کوچ شد و حاکم گڈهی این معنی دریافته پیغام ملازمت کرده گڈهی تسلیم نمود - ضابطه ۶۴

معمول بود قاضی ... مطلق حکم کرده باشند قضات ... از قاضی ... بلده روایت خواهند و کوتوال فرمان روا رعایت قاضی باشد و ... خلاصی مجرم از حکم قاضی.

بود وسیہ اسے تعطیلین محکمہ و حکم شرع بر ناظم و کوتوال ملکہ
بر خود مدولت جاری می شد و وکیل ہر کدام سے وکیل بادشاہ
حاضر در محکمہ می ماند ضابطہ وقتے در قصبہ میان دو کس مجادلہ
افتاد ہر کدام احکام حضور بہ قاضی کریم الدین خان قاضی بلدہ
میرسانیدند قاضی را نظر باحقاق حق در حکم تامل و توقف
بود کہ درین اثنا لشکر فیروزی وارد شہر گردید قاضی شرف
ملازمت دریافت نواب استفسار مقدمہ از قاضی نمود
قاضی بیان واقع انچہ صورت مسئلہ بود ظاہر ساخت نواب را
فی الجملہ درین امر ذہول شد بقاضی فرمودند ہر گاہ دور بودم
آن صاحب خبر دیگر مینوشتند والحال کہ بالمشافہ می پرسم
خبر دیگر می فرمائید چہ وجہ خواہد بود قاضی گفت من گاہے

ضابطه آداب سلطانی هیچ وقت فوت نمی کردند چون فرمان
صادر می شد در فرمان باڑی رفته با آداب تمام فرمان میگرفتند
و دیوان بادشاهی آنرا می گذرانید فرمان از دست دیوان گرفته
آداب بجا آورده بر سر داشته بدولت خانه مراجعت می کردند و
تمام خلق شهر فرمانرا بر سر نواب ملاحظه می کردند و اخبار نویس و
هرکاره بادشاهی کیفیت را بحضور بادشاهی نوشتند و برای
خطبهٔ عیدین در عیدگاه بحاکم سرگنه و قاضی آنجا تاکید شدید بود
و خود بجلوس سوار شده دوگانه میخواندند و می فرمودند رونق اسلام
درین است و نذر عید از حضور باشخاص مخصوص گرفتن باقی [illegible]
می فرمودند بچو دهری پان مدبند و نذر معاف است و بنا بر عیدین
زیاده از سه روز نمی کشید و مبارک سلامت اهل دربار همین قدر

بهر کسی که عنایت می شد تاکید بود که هر کس هر چه بدهد بگیرد از خود
طلب نکند و بطلب اشخاص موافق مراتب آدم می رفت
بعضے ہا را خدمتگار و برخی را چوبدار و بنذی را ہلیٹ و اکثر ہرکارہ
برائے طلب مامور بودند ضابطه بر دفتر دفتر بندها مامور بوده
گشتا دو بست می کردند و احدی کاغذ بخانه نمی برد و کچہری در
خانه نمی کرد و اہل مطالب را سرکار دربار بود و بس ۔
ضابطه ضمیمه ہاے دفاتر بادشاہی که عبارت از دیوان دکن
و بخشی دکن و میر آتش است سرخ از کہار وه استاده می شدند
ولال کچہری نام داشت و اول کاغذ این دفتر ہم سرخ بود
و اسم نویسی منصبدار بر کاغذ سرخ و افشانی می نوشتند
و این ہمه کچہریها متصل با کارخانجات خود فرود می آمدند تنخواه

آرام یافتند و ما پورن چند را دیوان کرده بے فکر شدیم
اگر میر احمد بعد ما بحال دارد خوب است و نیز می فرمودند
حضرت خلد مکان بتعصب مذہب اختیار کردہ خلل ہا در سلطنت
انداختند و آرام نیافتند رئیس کل را تعصب دین و
آئین خوب نیست زیرا کہ حق تعالے رب العالمین است
در پیش سایۂ او پس سایہ موافق شخص می شود پرورش جمع کافر
و مومن متعلق بخود دانسته معامله دین اینہا بر خدا واگذارد و رئیس نایب رسول
نیست کہ اجراے ملت سازد و رسولان ہم محض تبلیغ داشتند و بس
ضابطہ چہرہ منصبدار اسپہا دیان کمتر دستخط می شد ۔
و تنقیب ہا دیان سوار را دسواری دخل نمی داد کسے بےحکم
بر عماری و پالکی نمی نشست و مورچهل بجز صاحبزادہا و اقربا ۔

سپاهی آنست که حق خود از سردار بیواسطه بخشی و متصدی
گیرد امروز بخشی ما عقب مانده است مافیل نواب استاده -
گروه تنخواه میگیریم بهمین اراده سپاهیان ناحق پیش نواب آمده
سلام کرده عرض نمودند که نواب نامدار سلامت شادی صبیه در پیش
داریم از خانه خط رسیده مدت شادی قریب است ما را تنخواه
داده رخصت فرمایند تا بر وقت بوطن رسیده باز حاضر بندگی
شویم نواب فرمودند به بخشی خود گویید گفتند نوکری نواب کرده ایم
از بخشی چه کار فرمودند به متصدیان گفت حساب خود نمایید
گفتند حساب تمام سپاه در حاشیه ذهن حضرت است که بجز دو ماهه
در سرکار نمی دارند تنخواه دو ماهه ما در سرکار است و بس نواب
گفت که دو ماهه شما چه قدر است عرض کردند پرسیدن چه حاجت

۶۰

بازکے می آیند سپاہیان گفتند ہرگاہ قسمت خواہد آورد

نواب فرمودنا خوش مروید خانہ شماست گفتند حضرت

سرداراند فیل روان گشت چون بخیمہ گاہ رسیدند ابوالخیرخان

آمدہ سلام رخصت بجا آوردہ فرمودند شنیدہ باشید کہ مردم

رسالہ شما امروز از ما چہ سلوک کردند ابوالخیرخان گفت مصرعہ

ناز بران کن کہ خریدار تو باشد * نواب فرمودند از این بیمزگی ـ

ابوالخیرخان گفت الحال کہ ایشان تنخواہ خود گرفتہ رفتہ اند غلام را

حکم شود کہ آنہا را بسزا رسانند تا آیندہ کسے قصد این چنین شوخی

نکنند فرمودند مصرعہ در عفو لذتی است کہ در انتقام نیست * ما زر دادہ

از آنہا معذرت خواستہ ایم وگفتہ ایم کہ خانہ شماست ہرگاہ

ابوالخیرخان بہادر امام جنگ از شیخ زادہ ہاے فاروقی است ـ نسبش بشیخ فرید الدین گنج شکر سد

ظاهر می سازد فرمودند فی الواقع مصرف است خرج کرده باشد

هرچه بدهد بگیرند دوست از و بردارید که بعد چندے این هم

میسر شدنی نیست چنانچه دیوان معامله دو لک روپیه را بیست و

پنجهزار روپیه انفصال کرده عرض نمود فرمودند این مبلغ هم از

حسن تردد شما بجا شد والا نه ما را از هیچ مصرف که روز و شب

بعیش و طرب میگذرانند توقع نبود خاتمه جمادی الآخر سنه هجری روز

دوشنبه در عین حالت قلق که روح قدسی قصد پرواز داشت وقت سحر

نواب ناصر جنگ را طلب نمودند و بعضے کلمات وصایا بر زبان

آوردند میر ضیاء الدین حسین خان صدر الصدور بتقریب بابردن

چند حافظ یسین خوان باتفاق راقم مسطور که علاقه سرکار

خان مذکور داشت متصل قنات در آنوقت ایستاده آن همه

سوم آنکه زندگانی خود و انتظام امور مملکت را منحصر در سفر
دارند و لذت منزل نو و آب نو و سایه خیمه را در هیچ حال از دست
ندهند که حق سبحانه تعالی در کلام مجید می فرماید که فسیروا
فی الارض این اشارت است از برای سفر و انتظام امور ریاست
موقوف بسفر. مگر وقفه بقدر ایام چهاونی ضرور که جمیع جانداران
را درین هنگام تکلیف می شود و تعیناتی سپاه بتقاریب باوطان
آنها منظور باشد که قطع نسل نشود. چهارم آنکه کارهای
جمیع خلایق محض از افضال الهی متعلق بخود دانسته باید که بعد
ادای فرض و واجب اوقات عزیز خود را بنظم امور متعلقه تقسیم
نماید و خود را بیکار نداشته شبانه روز خبر خلق الله از امور دین و دنیا
می گرفته باشند که عاقبت بخیر باشد. پنجم آنکه بشناسند که

٦٦

مستقل چنانچه درهمین ملک لکوکها از فرقه سپاه روزی می‌خورند

الحال که این همه زمین از عهد حضرت خلدمکان بهکس تعلق گرفته

رفته رفته حضرت حق سبحانه تعالی محض بکرم خود از خیدی من

عاصی را عطا فرموده ما را بر خلایق پیش ساخته تا این وقت آنچه

پاسبانی و کم و بیش قدردانی مخلوقش بود به پرداختم بعد من

سزاوار آن است که خبرگیری هر خاندان و مامور نمودن بکارهای

سرکار خود نوبت بنوبت چه از فرقه مسلمان و چه از قوم هنود و

به تبدیل آن سال بسال نهایت در سال دوم از جمله واجبات

دانسته می‌نموده باشند که دیگران محروم نمانند و سررشته

اینکار چه از خود و چه از پیروان خود تا که درین مدت العمر این همه مردم

که هر یک بلا تفاوت جواهر پاره ایست بی‌بها بلطف و عنایات

زبان دار و از غرور باریابی حضور خلق خدا را ایذای تمام خواهد داد

نهم آنکه ادنی را بکار عمده و عمده را بکار ادنی مامور نسازد که نارسائی

حوصلهٔ او کار سرکار را ضایع و بی اعتباری سازد و چون وجه تقرر

دیوانی ... هر چند که آدم خوب است آنست که تحصیل زر بقایای

سرکار را به آئین بهین بمعرض وصول می آرد اگر دو سال

دیگر هم بکار مامورهٔ مامور باشد می شاید باز مختار اند۔

دهم آنکه در همه حال یقین داند که ریاست دکن موقوف بعالم

بندگی و نوکریست باید که آداب حضرت ظل سبحانی را در هیچ

حال از خود فوت نکند و از امر آداب شکنی عند الله ماخوذ و عند الناس

مطعون خواهند بود چنانچه پادشاه قهرمان ایران دیار قدیمه

در دهلی رسید روزے بفرط عنایات مارا بعطائے سلطنت

جمعیت طرف ثانی قلیل و لشکر باشد درین باب عزت الهی دلیری را می باشد و از و سبحانه تعالی می فرماید کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة و تا ممکن است باید که در دفع منافقه کوشد و چون داند که طرف ثانی برابر است می باید تا آنکه حق لطرف او ... واسطه ابتداده گردد و بیع ذوالجلال استمداد از حق سبحانه تعالی واسطه برهان خود نماید

[illegible]

ور اسخ باشد و تا مقدور رو بمقابله جنگ نکند چرا که فتح بید قدرت
و اختیار اوست — دوازدهم آنکه از روی آنچه درین مدت
بتجربه بتحقیق رسید اینکه از جمله مردم دکن اهل برهانپور و بیجاپور بعرض
آشنا هستند و بهیچ وجه بقول و فعل شان اعتماد نیست باید که
مثل مردم گجرات و کشمیر دانسته احتیاط و احتراز ازین قوم واجب
دانند سیزدهم آنکه اسبابی که از فضل حق بالفعل آنچه موجود
دارم اگر قدم بر قدم داشته صرف نماید یقین که طبقه بر طبقه وفا خواهد کرد
والا بیش از دو سال کفاف نخواهد کرد — چهاردهم آنکه همه خزانه
که در رکاب موجود داشتم از برای دلجمعی سپاه و سایر
لشکر خصوص از بودن خزانه ساهوکار آبادی می باشد و در آبادی
آنها مخالف و لشکر مخالف خود بخود پریشان و متلاشی می شود

کارہاے دولت است ہرگز از قید خلاص نسازد چنانچہ لفظ
پنڈت خانہ کہ در عالم مشہور است عبارت از قید این قوم است
ہفدہم آنکہ الحال بروید مردم کارخانہ خود را بر کارخانجات مامور
بکنید کہ مہلت زیادہ از دو سہ ساعت یافتنی نشود شما را
بخداے کریم سپردیم کہ ہدایت نصیب کند و در ہمہ حال نصیر
و معین شما باشد و سایۂ عنایت از سر شما باز نگیرد وقتیکہ این
کلمات ہدایت سمات از زبان نواب مغفرت مآب جاری شدند
بہ نواب شہید رقتے عظیم دست داد و حضرت خلد مکان باز از راہ
شفقت پدری بنزدیک خود طلب داشتہ و اشک از رخسارہا برد
مال پاک کردہ فرمودند کہ ازین گریستن چہ فایدہ از احوال من
کار خلایق تنگ است مبادا فتنہ خوابیدہ بیدار شود و رعایا پامال

قطعۂ تاریخ طبع

عمرت دراز باد کہ این ہم غنیمت است

دولت سرکار آصفی

دربار آصفی کی تصویر دیکھ لو
۱۳۰۹ھ

وله ایضاً

فقره ۵

دار و مدار دربار بہادر آصفی
۱۳۰۹ھ

قطعہ تاریخ من تصنیف لطیف شفیق عتیق آقا سید زین العابدین صاحب
ابن سید مرتضی ابن سید میر زمان شہور بمیر عاشق حسین
نوری الجزایری الشوشتری نور اللہ مرقدہ

ہاتھ آیا اک رسالہ دربار آصفی
چھپوا دیا ہے میر اسد اللہ نے اوسے

مضمون ہیں ٹھیک ٹھیک عبارت سبھی متین
تا ہو وہ اب دیکھ کے مستفیض ہوں ناظرین

تاریخ اوسکی ضعیف نے ہجری میں ہے کہی
دربار آصفی کے فواید ہیں دل نشین

قطعہ تاریخ طبع عالی سخندان خوش مقالی مولوی محمد جعفر
نائب سررشتہ دار محکمہ صوبہ دار صاحب صوبہ شمالی

سرکار آصفی کی توقیر دیکھ لو
دربار آصفی کے جتنے تھے قاعدے

اور اونکے انتظام کی تدبیر دیکھ لو
وہ سب کے سب ہیں اس میں یہ تحریر دیکھ لو

٧٠

الله اکبر

کارہاے دولت است ہرگز از قید خلاص نسازد چنانچہ لفظ
پنڈٹ خانہ کہ در عالم مشہور است عبارت از قید این قوم است
ہفدہم آنکہ الحال بروید و مردم کارخانہ خود را بر کارخانجات مامور
بکنید کہ مہلت زیادہ از دو سہ ساعت یافتہ نمی شود شمارا
بخداے کریم سپردیم کہ ہدایت نصیب کند و در ہمہ حال نصیر
و معین شما باشد و سایۂ عنایت از سر شما باز نگیرد وقتیکہ این
کلمات ہدایت سمات از زبان نواب مغفرت مآب جاری شدند
بہ نواب شہید رقتے عظیم دست داد حضرت خلد مکان باز از راہ
شفقت پدری بنزدیک خود طلب داشتہ و اشک از رخسارہا برد
مال پاک کردہ فرمودند کہ ازین گریستن چہ فایدہ از احوال من
کار خلایق تنگ است مبادا فتنۂ خوابیدہ بیدار شود و رعایا پایمال

دربار آصفی کی تصویر دیکھ لو ۱۳۰۹
ہاں کتاب الاحکام موجود ہاں کے کام [illegible] دیکھ لو
ہاں شعر اچھے ہیں [illegible] نظم دیکھ لو
ہاں طبع کی [illegible] جو [illegible] دیکھ لو
مرتضی کی نظم میر نواب صاحب [illegible] تشبیہ دیکھ لو

وله ایضاً

فقره

وارد و مدار دربار چہار ذوار آصفی
۱۳۰۹

قطعہ تاریخ من تصنیف لطیف شفیق عتیق آقا سید زین العابدین صاحب ابن سید مرتضی ابن سید میر زمان شہور بمیر عاشق حسین نوری الجزایری الشوشتری نور اللہ مرقدہ

چہپا آیا اک رسالہ دربار آصفی
چہپوا دیا ہی میر اسد اللہ نے اوسے

مضمون ہیں ٹہیک ٹہیک عیاں ہو رہے ہیں
تاہیرہ ماب دیکہہ کے سب ہوئے ہیں ناظرین

تاریخ اوسکی ضیف نے ہجری میں ہے کہی
دربار آصفی کے فواید ہیں دل نشین
۱۳۰۸

قطعہ تاریخ طبع عالی سخندان خوش مقالی مولوی محمد حسن الدین نائب سر رشتہ دار محکمہ صوبہ دار صاحب صوبہ شمالی

سرکار آصفی کی توقیر دیکہہ لو
دربار آصفی کے جتنے تہے قاعدے

اور اونکے انتظام کی تدبیر دیکہہ لو
وہ سب کے سب ہیں اسمیں تحریر دیکہہ لو

اتباع خطی واقتضاے جناب ممدوح نمایند در روایت ان کتاب بنام خود کرده روح مصنف را ناجی
فرمایند. نسخهٔ دیگر که اکثر بیت مسجع در مدح نواب آصفجاه طاب مثواه بنظر مورخ طومارے بیش نیست
محض باین سبب که در کتاب منقول همین طور بود درین نسخه نیز بر حاشیه اش جا
کردند. اغلاطیکه بروقت مطالعه درین کتاب بنظر آید سببش عدم وجدان نسخهٔ دیگر باید انگاشت فقط

سید علی حیدر طباطبائی

از آنکه

موتف را در ترقیم و تالیف و تصحیح و
تنقیح و طبع این نسخهٔ شرعًا و عرفًا
حقی عظیم ثابت است پس اگر
بے اذن او کسی ثانیًا الطبع آورد
مصدر نقصان خود شود و مورد
مواخذہ سرکار نہ گردد ۔

کتب خانہ جامعہ عثمانیہ

۱- اراکین مجلس اعلیٰ، مجلس تعلیمات، مجلس انتظامی ایک وقت میں پانچ کتابیں اپنے پاس رکھ سکیں گے
مجالس شعبہ جات و نظماء و صدور ...

۲- اساتذہ جامعہ و کلیات ایک وقت میں دس کتابیں اپنے پاس رکھ سکیں گے اور اراکین دار الترجمہ بھی
اور ... بی اے اور ... جماعتوں کے

۳- طلبائے ایم اے، ایل ایل بی ... اپنے پاس رکھ سکیں گے
کے طلباء تین کتابیں ... دو ہفتہ ... اپنے پاس رکھ سکیں ... واپس نہ ہوں تو طلباء ... جواب
طلباء پانچ کتابیں ...

۴- مدت مقررہ پر کتابیں واپس لیا جائیگا۔ ... ایک آنہ یومیہ فی کتاب جرمانہ ...

۵- بشرط موقع کتابیں مکرر جاری کی جا سکیں گی مگر اس کے لیے
کتب خانہ میں کتاب کا لانا لازم ہے۔

۶- کتابیں گم یا خراب ہو جائیں تو مستعیر پر ذمہ داری
عائد ہوگی۔

۷- کتابوں پر کسی قسم کا نشان یا حاشیہ ... نہ
دیا جائے۔

۸- قلمی نسخے اور حوالے کی کتابیں
جاری نہ کی جا سکیں گی۔ فقط